

عقلانیت فطری تا عقلانیت و حیانی

حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای ذو علم

سلام علیکم و رحمت الله "بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ

وَالِه الطاهرين" امروز روز آخر بحثی است که خدمت دوستان شروع کردیم اگرچه بحث پر دامنه یی است امروز را اختصاص می دهیم به چند نکته در ادامه آن بحث و البته امتداد این بحث را دوستان دنبال خواهند کرد بحث بسیار مهم و مبنایی است که عرض ما این بود که عقلانیت فطری وجه مشترک همه انسانها است بر اساس مبانی انسان شناسی ما و این در عقلانیت فطری محدود نمی شود بلکه عقلانیت در یک فرایند رو به جلو و رو به پیشرفت به عقلانیت و حیانی سوق پیدا می کند و آن نقطه اوج عقلانیت و حیانی را عرض کردیم که در وجود مبارک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است.

یک نکته مهم این است که در عقلانیت فطری همه ابعاد و سطوح عقلانیت بالقوه وجود دارد یعنی هم آن عقلانیت جزوی و ابزاری، عقل حسابگر و همان عقل کلی و کلان نگر که به سوالات و مسائل کلان می پردازد اینکه من کیستم؟ از کجا آمده ام؟، به کجا می روم؟، مسیر من چیست؟ نگاه من در این عالم چیست؟ همان عقلانیت فطری این سوالات را، پاسخ اجمالی این سوالات را، آن عملی که از بعد عقل عملی باید انجام بشود، آن را در درون خودش دارد. به همین جهت همه انسانها در پیشگاه همان عقلانیت خودشان مسئول هستند که به یک هدایتی و به یک راه روشنی برسند و در واقع اجابت دعوت انبیا از ناحیه همین عقلانیت صورت می گیرد. آن انسانی که در مواجهه با دعوت پیامبران اجابت می کند و می پذیرد این در همین سطح عقلانیت فطری

توانمند هست که این تشخیص را بدهد و اگر نه، اگر که، عقل فطری انسانها از این توانمندی برخوردار نباشند آن تکلیفی که بر عهده انسانها است در همان مرحله فطرت که پاسخ مثبت به دعوت انبیاء الهی هست آن توجیهی نخواهد داشت با چه ابزاری انسان متوجه بشود که باید دعوت پیغمبر را اجابت کند؟ باید به خیر اخلاقی تن بدهد؟ بایستی که به هدفمندی جهان بیندیشد؟ باید به تکلیف خودش و به مسئولیت خودش بیندیشد؟ اینها در واقع در همان عقلانیت فطری وجود دارد، منتهی بالقوه است باید به آن پرداخت. اما که اگر عوامل غفلت عوامل شهوت گرایی و از این قبیل غلبه پیدا کرد در این صورت منزوی خواهد شد. ولی عرض کردیم که هرگز نیست و نابود نخواهد شد و همواره این در انسانها وجود دارد.

یک نکته دیگری که بسیار مهم است این است که چه فرایندی برای حرکت از عقلانیت فطری به سمت عقلانیت وحیانی باید دنبال بشود؟ که ما فکر می کنیم با توجه به بحثی که در عناصر پنجگانه شده در واقع این فرایند آنجا ارائه شده. یعنی عقلانیت فطری به ایمان در انسان می انجامد؛ تحت یک ایمان ضعیف البته.

این ایمان پشتوانه معرفت و عمل و اخلاق قرار خواهد گرفت اگر این عمل و آن اخلاق و آن معرفت به اقتضای آن ایمان حاصل شد یک مرتبه از آن مراتب عقلانیت وحیانی در انسان محقق می شود این مرتبه، باز دو مرتبه به یک تشدید ایمانی می انجامد آن تشدید ایمان به اخلاص در عمل، تشدید در عمل، در اخلاق، تقویت و تعمیق آن معرفت و آگاهی منتهی می شود و اینها خودش زمینه ساز می شود برای یک عقلانیت بالاتر. یعنی در یک چرخش حلزون به این معنا، این عناصر پنجگانه فرایندی است که ما در مسیر دستیابی به مراتب بالاتری از عقلانیت وحیانی می توانیم طی بکنیم و این در آیات قرآن کریم شواهد بسیار زیادی برایش وجود دارد.

آن آیه شریفه یی که **"إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ"** یعنی آن چیزی که انسان را به سمت خدای متعال پیش می برد به تعبیر ما به این عقلانیت وحیانی نزدیک می کند آن عقیده و ایمان پاکی است که در انسان شکل می گیرد آن باور عمیق و پاک، ولی عمل صالح موجب صعود و بالا رفتن این خواهد

شد. رفعتی که حاصل می شود **"وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ"** آن عمل صالح هست که موجب می شود که این جهش در انسان ایجاد بشود و یا آن آیه ی شریفه یی که **"وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ"** بنا به یک تفسیر البته، که برای اینکه یقین ما باور ما آن ایمان عمیق جهت دهنده، روشنگر و راهگشا در ما ایجاد بشود ما نیاز به عبادت خدای متعال داریم. یعنی این تعبد هست که ما را به آن خواهد رساند. آن عمل، بعد التزام است و الا صرفاً با کار نظری و با کار مطالعه و مباحثه و از این قبیل آن یقین تحقق پیدا نمی کند و یا آن آیه شریفه که **"إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ"** آن خشیت از خدای متعال، یعنی درک حضور خدای متعال و مراقبت کردن بر اساس این حضور خدای متعال در رفتار، در اعمال، در خطورات ذهنی در تصمیمات، در همه ی عرصه ها این در چه کسانی تحقق پیدا می کند؟ در کسانی که عالم هستند، اهل معرفت هستند. یعنی این معرفت و علم و بصیرت و آگاهی است که آن خشیت را زمینه سازی می کند آیات زیادی هست اگر ملاحظه بکنید می بینید شواهد بر این مطلب زیاد است که صرف ادعا و صرف دوست داشتن صرف ایمان ظاهری و یا یک عقلانیت فطری اولیه ما را به آن مسیر نمی تواند بکشد مگر اینکه این پنج عنصر که از عقلانیت شروع می شود این چرخه دائماً رو به تزاید رو به بالا حرکت بکند و اینها همدیگر را کمک بکند تا اینکه این مراتب طی بشود. بنابراین این هم یک نکته هست که می شود رویش خیلی تأمل کرد آن فرایندی که می تواند از آن عقلانیت فطری ما را به عقلانیت وحیانی سوق بدهد، بعد عرض کردیم که برای اینکه ما بتوانیم به این شناخت ویژگیها و آن تار و پودهای عقلانیت فطری برسیم یک نمونه را عرض کردیم و آن حدیثی بود که از امام موسی بن جعفر (ع) در اصول کافی نقل شده. ۲ فراز دیگر را از این حدیث را فقط می خوانم این حدیث خیلی قابل تأمل است همانطور که عرض کردیم از زبان یک کسی که خودش در آن مراحل اوج یافته عقلانیت فطری هست در واقع دارد برای ما عقل را، جایگاهش را، منزلتش را، توصیف می کند و یادمان نرود که ما در مقام این بحث بودیم که دلالت های قرآنی این را ایجاب می کند برای ما تبیین می کند که قطعاً عقل و عقلانیت آن نقطه ی آغاز و محوری و نقطه ی کانونی و مهمترین هدفی است که در تربیت و در رشد و تعالی انسان بکار می آید و نکته مهم

آن، تقدم عقل بر ایمان یعنی برخلاف بعضی از دیدگاه هایی که در مورد عقل، از همان آغاز، عقل مؤمن را، عقل که دارای صفت ایمان هست عقلی که ایمان آورده آن را حجت می دانند بر اساس این مبنایی که عرض کردیم عقل، مطلقاً حجیت دارد عقل فطری، مطلقاً حجت است و همین حجت ما را به سمت ایمان سوق می دهد و اینجا یک شکاف آشکار بین آن نگرشهایی که در مسیحیت است و آن نگاهی که در اسلام هست در واقع روشن می شود و آن انگاره های ناپیدایی که در ذهن بسیاری از بخشهای جامعه ی ما جا افتاده که اساساً عقل و ایمان با هم در تعارض هستند و عقل و تعبد با هم در تعارض هستند اینها با این مبانی اصلاً سازگار نیست. یعنی به ظرس قاطع می توان گفت که در اسلام تعبد منطبق است یا برخاسته است از تعقل. تعبد مبتنی است بر تعقل. تعبد بدون تعقل معنا ندارد. منتهی فرد جایی می رسد که در مصادیق، در خود آن مصداق راهی که باید انتخاب کند به این می رسد که عقل خودش کشش ندارد، توان ندارد. بنابراین می رود سراغ آن عقل های پرورش یافته که پیامبران و ائمه معصومین در واقع مصداق همان عقل های پرورش یافته یی هستند که می توانند به ما کمک کنند. از جمله مباحثی که در این حدیث شریف امام کاظم (ع) مطرح می کنند این تعبیر معروفی است که در روایت دیگری هم مطرح شده که "إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ" خدای متعال دو حجت، دو نظام واره ی تکلیف ساز و تعهد ساز برای انسان ها دارد و حجت اگر بخواهیم یک معنای خیلی روشنی از آن ارائه بدهیم، آن منطقی است که ما در مقابلش مجاب می شویم که یک مسیری را طی بکنیم، یک مطلبی را بپذیریم. مثلاً استدلال برای ما یک حجت است، استدلال عقلانی استدلالهای ریاضی برای ما حجت است. یعنی وقتی که برای کسی شما یک فرمول ریاضی مطرح می کنید و اثبات می کنید در واقع خودش حرف ندارد بزند و قبول می کند می گوید بله مطلب همین است که شما گفتید. در واقع حجت یک نظام واژه یی است که ما را مجاب می کند به پذیرش یک مطلب علمی یا به اقدام در یک راه عملی که ما هم برای معرفتمان نیاز به حجت داریم مثلاً می گوئیم بله فلان مطلب اتفاق افتاده است حالا از کجا می گوئیم؟ اگر ما یک حجت و یک دلیل آشکار نداشته باشیم که بتواند طرف مقابل را متقاعد کنند این کلام ما این ادعای ما بی مبنا خواهد شد در عمل هم نیاز داریم

به حجت. چرا این کار را انجام می دهیم؟ باید استدلال داشته باشیم منتها دیگر آن چهارچوب می شود چهارچوب عقل عملی این چهارچوب، چهارچوب عقل نظری است.

امام کاظم می فرمایند خدای متعال دو حجت برای انسانها قرار داده **حُجَّةً ظَاهِرَةً وَ حُجَّةً بَاطِنَةً** یک حجت ظاهر و آشکار و یک حجت باطن **"فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَالْأَنْبِيَاءُ وَالْأَيُّمَةُ"** پیامبران، انبیاء، ائمه و اینها حجت های ظاهری هستند یعنی ملموس هستند می شود حرف آنها را شنیده می شود، آنها را دید. اگر در زمان آنها قرار داشته باشیم آشکار هستند بیرون از وجود و بیرون از ما هستند **"وَأَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ"** آن حجت باطنی، عقل ها است اینجا تعبیر عقول بکار بردند که معلوم می شود برای فردی عقل خودش حجت است نه اینکه مطلق عقل. تا اینکه ما می گوئیم بله آن عقل کامل است آن عقلی است که ما انسانها نداریم و از این قبیل، نه این جور نیست در هر فردی هر میزانی از عقلانیت که شکل گرفته باشد به فعلیت رسیده باشد همان برایش حجت است و البته آن مرتبه ی اولش همانطور که عرض کردم همان عقل فطری است در یک تعبیر دیگری در اینجا که عرض کردیم همان ویژگیها یا ثمرات نتایج عقل را مطرح می کنند این فراز است **"إِنَّ الْعَاقِلَ نَظَرَ إِلَى الدُّنْيَا وَإِلَى أَهْلِهَا"** عاقل اولاً اهل نظر است او با تأمل پدیده ها را بررسی می کند. نظر همان تأمل عمیق و یک بررسی که در مورد یک مطلبی انجام می شود و یک عاقل به دنیا نگاه می کند و نظر می کند و او را بررسی می کند **"وَإِلَى أَهْلِهَا"** و به اهل دنیا. این ادبیات در ادبیات دینی بسیار قوی هست دنیا و آخرت اشاره کردیم جلسه ی قبل هم بالاخره این خود همین واژه ی آخرت یک پیامی دارد یعنی پس این دنیا فقط نیست هستی ما، وجود ما، سرمایه گذاری ما فقط محدود به این دنیا نمی شود، که از مهمترین اصول اعتقادی در همه ادیان باور به معاد بوده است یعنی استمرار حیات انسان در یک مرحله بسیار فراتر و بالاتر از حیات دنیوی و اینکه این دنیا و تمام آنچه که در این دنیا ما انجام می دهیم مقدمه آن است یک دوره آمادگی است برای آخرت **"إِنَّ الْعَاقِلَ نَظَرَ إِلَى الدُّنْيَا وَإِلَى أَهْلِهَا فَعَلِمَ أَنَّهَا لَا تَنَالُ إِلَّا بِالمَسَقَّةِ"** وقتی خوب

بررسی کند یک انسان عاقل می بینید که این اهل دنیا به همین دنیایی که می رسند به مال دنیا، به قدرت دنیا، به ثروت دنیا به همه آنچه که می رسند ابزارهای دنیایی این را با سختی بدست می آورند این جور نیست که آسان به دنیا برسد. کسی یک کس مثلاً سرمایه دار می شود این باید خیلی زحمت بکشد خیلی کار کند تا اینکه به یک پولی برسد. کسی که به یک فناوری در همین اداره ی دنیای خودش می رسد آن هم باید خیلی زحمت بکشد چقدر تلاش بکند چقدر کار بکند چقدر پژوهشها، تحقیقات، سرمایه گذاری تا اینکه بالاخره این فناوری موجود شکل بگیرد. آن کسی که می خواهد به یک ریاستی برسد به یک سلطه یی برسد تمام اینها نیاز به مشقت دارد تأمین دنیا بدون مشقت حاصل نمی شود.

"و نَظَرِ إِلَى الْآخِرَةِ" عاقل به آخرت هم نگاه می کند چون آخرت هم برای خودش یک مقوله یی است دیگر کسانی که می خواهند اهل بهشت باشند اهل نجات باشند اهل آن تعالی معنوی باشند **"فَعَلِمَ أَنَّهَا لَا تُنَالُ إِلَّا بِالْمَشَقَّةِ"** خیلی زود به این نتیجه خواهند رسید که کسانی که هم اهل آخرت هستند آنها با یک دشواریهای مواجهه هستند و با یک سختی هایی به آخرت می رسند پس بنابراین عاقل این جور تجزیه و تحلیل می کند که آن کسانی که اهل دنیا هستند با سختی و دشواری باید به دنیا برسند آن کسی که اهل آخرت هست آن هم با مشقت باید به آخرت برسد.

"فَطَلَبَ بِالْمَشَقَّةِ أَبْقَاهُمَا" بعد برای خودش تجزیه و تحلیل می کند و می گوید کدام یک از این دو تا پایدارتر است. کدام یک از این دو تا ماندگارتر است آیا دنیا ماندگارتر است یا آخرت حالا یک کسی یک بهره دنیوی بدست آورد ثروتمندترین فرد شد و مرفه ترین فرد شد از راه حلال، حرام، ظلم، عدل و هر چی این پایداریش بیشتر است آخرت پایدارتر است **"فَطَلَبَ بِالْمَشَقَّةِ أَبْقَاهُمَا"** این که باید مشقت داشته باشد باید یک زحمتی بکشد این زحمتی که می کشد در راه آن مقوله یی که ماندگارتر است خواهد کشید. یعنی ببینید یک حسابگر، یک استدلال و یک تحلیل در اینجا دارد ارائه می شود نکات خیلی زیادی هم است چون من به یک

حدیث می‌خواهم اشاره کنم از این می‌گذرم آن حدیث بلندی که حدیث جنود عقل و جهل؛ که باز در همین اصول کافی است حدیث ۱۴ نکته مهمی که در این حدیث جنود عقل و جهل وجود دارد این هست که اولاً آن کلید واژه‌ی که بکار می‌رود برای بیان همه‌ی نکات مثبت در انسان توسط امام صادق(ع) صلوات الله علیه این حدیث هست این تحت عنوان عقل تعریف شده که مقدمه‌ی این حدیث دارد که خدای متعال وقتی انسان را آفرید عقل در او قرار داد بعد به عقل گفت که تو بیا، آمد. گفت برو، رفت. یعنی آنچه که مأمور انسان است مأمور خدای متعال است در انسان آن عنصری که در انسان مخاطب خدای متعال است عقل است که خدای متعال او را بزرگ می‌شمرد و برای او ارزش قائل است به عنوان یک فضیلتی که فقط انسان از او برخوردار است و تکلیف ساز است، مسئولیت ساز است پیش برنده است تعالی بخش است آن عقل است بعد درباره عقل می‌فرماید که این عقل به مثابه یک فرماندهی است که یک لشکر و سپاهی در اختیار دارد حالا لشکریان این عقل چی است؟ اولی آن خیر است. این خیر، خوبی. ببینید، باز احتیاج به یک کلید واژه‌ی است که فطرت و انسانها کاملاً متوجه هستند که خوبی چی است این یک ریشه‌ی کاملاً فطری دارد خیلی‌ها هستند که کارهای خیلی بدی ممکن است انجام بدهند ولی گاهی کارهای خوب هم انجام بدهند روی همان دعوت فطرت بعضی‌ها هیچ کار خوبی انجام نمی‌دهند بعضی‌ها مواظب هستند که همیشه کار خوب انجام بدهند این شدت و ضعف آن پرورش عقلانی است که در آن فرد ایجاد شده تا چه حد این عقل فطری پرورش پیدا کرده به سمت و سوی عقلانیت و حیانی حرکت کرده این منشاء خیر و شر در انسان خواهد بود ولی همان کسی هم که کار شر انجام می‌دهد اگر وجدان خودش را قاضی قرار بدهد اگر با آن گفتگویی بشود. تلنگری بهش زده بشود در یک موقعیتی که آن تعصب. آن در واقع یک نوع التزام به آن منفعتی که از آن کار شر احياناً برایش حاصل می‌شود اگر که از آن فضا بیاید بیرون. متوجه می‌شود که این کار کار بدی است نهایتاً توجیه می‌کند خیلی‌ها هستند که وقتی سؤال می‌شود از آنها که مثلاً چرا این کار را انجام می‌دهی می‌گویند خب همه می‌کنند ما هم می‌کنیم. اینکه همه انجام می‌دهند ما هم انجام بدهیم این استدلال است؟ حجت است؟ جلسه قبل عرض کردیم که اساساً کسانی که اهل عقل هستند و اهل اندیشه هستند از نظر حق و باطل، درست و غلط، خیر و شر ارزش و اعتباری برای

رأی اکثریت قائل نیستند. یعنی اکثریت نمی تواند درست و غلط بودن را اثبات کند. ممکن است که یک اکثریت یک کار خطایی هم برایش توافق کنند و ممکن است یک اقلیتی هم برای کار خطا توافق کنند یا بالعکس بنابراین خیر خودش وزیر عقل است یعنی کار خوب هم که می خواهی انجام بدهی باید بر مبنای یک عقلانیتی استوار باشد اگر که این عقل خاستگاه کار خیر نباشد گاهی آن کار به ظاهر خیر است ولی در واقع شر است.

"وَجَعَلَ ضِدَّهُ الشَّرَّ وَهُوَ وَزِيرُ الْجَهْلِ" شر، وزیر جهل است در مقابل عقل، جهالت است. سفاهت و نادانی در مقابل دانایی نه ندانستن در مقابل علم در روایات جهل در مقابل ۲ کلید واژه قرار دارد گاهی در مقابل عقل به کار می رود عاقل و جاهل اینجا جاهل به معنی سفیه و نادان یعنی اهل تأمل اهل تفکر، اهل تعقل نیست گاهی نه، جهل در مقابل علم بکار می رود مثل دانش و فقدان آن دانش اینجا. در کتاب العقل و جهل اصول کافی؛ جهل در مقابل عقل است.

دومین وزیر عقل چی است؟ ایمان خیلی جالب است یعنی خود ایمان در ذیل عقل است چون عقل اقتضاء می کند ما مؤمنیم یعنی باز ریشه ایمان به عقل وصل می شود و ضد آن کفر است کفر ضد جهالت ضد نادانی بعد ۷۵، ۷۶ عنوان از ویژگیهای اخلاقی، عملی و از این قبیل مثلاً وفا، وفاداری این جزو نمود عقل است. آن کسی که عاقل باشد وفای به عهد دارد چون وفای به عهد یک حجت است یک استدلال است یک منطقی پشت سرش است و ضد العقد کسی که پیمان شکنی می کند این در واقع جاهل است در مقابل عقل است. عقل اقتضا ندارد که پیمان شکن باشد یا مواسات وضع مواسات اینکه فرد در آن بهره هایی که دارد در آن توانمندیهایی که دارد در آن نعمت هایی که دارد بقیه را هم شریک قرار بدهد و به بقیه هم بدهد این اقتضای عقل است و ضد آن منع است باز داشتن از دیگران است اینکه دیگران بهش خیلی نرسند این جزو جنود جهل است خیلی روشن نشان می دهد که در منطق امام صادق (ع) و ائمه معصومین که در مراتب عالی و عالی ترین مراتب عقل و حیانی حرکت کرده اند که ما اگر بخواهیم دلالت های قرآنی را از آنها کشف کنیم و آنها قرآن ناطق هستند کسانی هستند که بر مدار قرآن تربیت شده اند مفسر قرآن هستند تفکرشان قرآنی هست حرکتشان قرآنی است این

کاملاً نشان می دهد پس بنابراین در دیدگاه قرآن کریم برترین و بالاترین و مهمترین عنصر ارزشی و تربیتی عقل است که همه عناصر دیگر اولاً بر مبنای آن هست ثانیاً در چهارچوب آن معنا می دهد و ثالثاً بدون تکیه گاه عقلانی نمی تواند کارکرد خودش را داشته باشد یعنی ایمانی که مبتنی بر عقل نباشد عملی که مبتنی بر عقل نباشد اخلاقی که تکیه به عقل نداشته باشد دانشی که بر اساس عقلانیت و تفکر شکل نگرفته باشد این ارزشی نخواهد داشت منتهی عقل نقطه آغاز هست به یک معنای گسترده عقل و عقلانیت همه آن خیرات همه آن عناصر ذیل عقل قرار می گیرد ولی به خاطر اینکه این عقل یک کلیدواژه یی است که از آن تعاریف مختلفی است، تفاسیر مختلفی هست در این الگوی اهداف با ۴ کلید واژه محوری دیگر تفسیر شده در واقع تفسیر شده و تبیین شده آن عقلی که ایمان را است آن عقل عقلی واقعی است آن عقل و ایمانی که عمل را است انسان را به تحرک، پویایی، تلاش، مجاهدت و می دارد آن ایمان و عقل درسا است و اخلاق ارزشهای اخلاقی عدالت وفای به عهد، صدق مواسات و به علم بر می انگیزد علم، معرفت، بصیرت، آگاهی، کشف حقایق در نظام هستی بنابراین در واقع این حدیث هم می تواند در این جهت کمک کند.

من یک حدیث دیگر هم بخوانم از امام صادق این حدیث نقل شده **"أَكْمَلُ النَّاسِ عَقْلاً"** کسانی که عقلشان کامل تر است دارای چه ویژگی هستند **"أَحْسَنُهُمْ خُلُقاً"** کسانی که اخلاقشان زیباتر باشد خلقشان نیکوتر باشد حالا حسن خلق یک بعدش در همین مواجهه ها و مراوداتی که با همدیگر داریم در خانواده، در محیط کار، در محیط جامعه، در محیط همکاران با فرزند، با همسر، با همکار با ، حسن خلق داشتند در مقابل کج خلقی و بد خلقی یک معنای عامش اینکه اخلاقش اخلاق نیک باشد یعنی نه فقط در مواجهه با افراد چون بعضی ها هستند با آدمها خوش و بش می کنند لبخند می زنند و خیلی خوش خلق هستند در ظاهر ولی دچار خدایی ناکرده حسادت هستند دچار نفاق هستند دچار ریا هستند دچار بخل هستند خیلی با فرد خوش و بش هم می کنند با فرد مقابل ولی حاضر نیستند یک کمکش هم بکنند و یک نیازش برطرف بشود و اینکه به راحتی ممکن غیبتش هم را انجام بدهد ممکن است مثلاً پشت سرش هم سخن چینی هم بکند.

بنابراین این **"أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا"** یک معنای عمیق و مطلقش همین خلق احسنهم به معنای صفات پسندیده و آن ملکات فاضل نفسانی هست که اینجا پیوند عقلانیت با اخلاق خیلی راحت برقرار شده یعنی شاخص پرورش عقل و پرورش یافتگی عقل اخلاق است یکی از شاخص ها است و همین طور که عرض کردیم هم جنبه عملی و هم جنبه نظری در این عقلانیت مطرح به آن معنای عامش شامل هر دو عرصه می شود

جمع بندی برای شما دوستان این می شود با آن مقدماتی که روز اول اجمالاً عرض شد و با این بحثی که در روش کار ما دنبال کردیم که برویم سراغ خود ائمه معصومین و از آنها در واقع ببینیم که نگاهشان به جایگاه عقل در اسلام چیست در قرآن کریم و آن روش مستقیم را هم وقت نمی کنیم به آن پرداخت به این جمع بندی می رسم که در نگاه اسلام و در نگاه قرآن کریم مهمترین و محوری ترین عنصری که پرورش آن عنصر تربیت است رشد آن عنصر انسان را رشد می دهد تعمیق این عنصر ایمان را تقویت می کند عمل را ارزش می دهد اخلاق را رشد می دهد و عقلانیت است منتهی این عقلانیت، یک حد فطریش در همه انسانها وجود دارد همین دانش آموزان و نوآموزان پیش دبستان و اول دبستان که ما خدمتشان قرار می گیریم در دبستان اینها دارای عقلانیت فطری هستند هنر نظام تربیتی اسلام این است که بتواند این عقلانیت فطری را در یک حداقلی اش در دانش آموزان پرورش بدهد در یک چرخه تربیتی تعریف شده هستند و توانمند این عقلانیت را رشد برسد به سمت عقلانیت و حیانی آن را در واقع حرکت بدهد یعنی بتواند آن حیات طیبه را در مخاطب خودش ایجاد بکند و این اسوه بودن پیامبر را تحقق ببخشد این **خليفة الله** بودن را تحقق ببخشد گاهی وقتی که از این عبارات استفاده می شود بلافاصله ما می گوئیم ای بابا اینها که خیلی دست نیافتنی است اینها که آسمانی است و اینها که خیلی کلی است. بله آسمانی است قطعاً آسمانی است و انسان قرار است که آسمانی بشود نه زمینی بشود. اینها را ما در مقدمات مباحث فلسفی و کلامی و اعتقادی باید روی آن بحث کنیم تا مقدمات در واقع فراهم نشود این باور شکل نمی گیرد بلکه ما آسمانی هستیم فعلاً در زمین هستیم **خلقتهم فی الدنيا لا لدنيا** حضرت علی فرمودند شما در دنیا آفریده شده اید ولی نه برای دنیا آن سمت و سو آسمانی است و الهی

هست ولی مهم این است که در نظام تعلیم و تربیت کارشناسان، اندیشمندان، برنامه ریزان آموزشی، برنامه ریزان درسی بتوانند آن نموده‌ها، رفتارها، حرکتها و مسیرهایی را که می‌تواند این نوآموز را از لابه لای این مسیر پیچیده عبور بدهد و به آن سمت آسمان سوق بدهد که آن هم با یک نگاه درون را ممکن هست این را انجام بدهند و این جز با پرورش آن عقل درونی هم مقدور نیست به همین جهت "لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ" از درون باید این عقلانیت رشد پیدا کند البته تربیت می‌شود زمینه ساز مقدمات را باید فراهم بکنیم و عوامل مزاحم را برطرف بکنیم. چون امروز ما با عوامل مزاحم تربیت بسیار مواجهه هستیم اینکه بتواند بی اعتباری این عوامل مزاحم را برای دانش آموزان جا بیندازد؛ اینکه بتواند سستی استدلالها و منطق به ظاهر فریبنده آن نقاط منفی را برای بچه ها روشن بکند این خیلی مهم است. اینکه ما در حال حاضر چه مقداری به ایجاد عوامل مثبت می‌پردازیم که آن مغفول است ظاهراً یعنی می‌گوئیم که اینها خوب است اینها لازم است این منطق این استدلال این اعتقاد در کتاب دینی مال، غیر دینی مان در مربی پرورش مال و ولی این دانش آموزان ما که در یک محیط خلاء قرار ندارد که در محیطی است که از طرفی یک جنبه قوی تهاجم فرهنگی برای ست کردن باورها، اعتقادات هویت ملی، اسلامی و از این قبیل اینها دارند کار می‌کنند اگر که بعضی از عناصر آن برای دانش آموز ما اعتبار پیدا کرد و جاهت پیدا کرد خب دنبال همان خواهد و هنر ما این است که این موانع را شناسایی کنیم و در چشم و دل دانش آموزان و مربی آنها بتواند بی اعتبار بشود که سراغش نرود نه اینکه یک جوری آن کششها وجود دارد این دائماً بخواهد سراغش برود و ما دائماً موانع فیزیکی و موانع شبه فیزیکی مانع بشویم فرض کنیم یک فضایی قرار دارد در آن فضا یک اتفاقاتی دارد می‌افتد و این دانش آموز بخواهد به سمت او برود ما دائماً با نرده کشی و سیم خاردار از این قبیل نگذاریم برود این فقط بند ظاهری است ممکن است در یک نظم اجتماعی هم مفید باشد و گاهی این اتفاق بیفتد ولی در عرصه تربیت باید خودش به این برسد که سراغ آن نرود یعنی با همان تفکر و عقلانیت خودش باید آن موانع را شناسایی کرده باشد و نسبت به آنها در واقع موضع داشته باشد حساسیت داشته باشد و خودش رفتارش را تنظیم کند بنابر این اگر این موانع عقلانیت شناسایی بشود زمینه

هایش شناسایی بشود و بعد ما بتوانیم در آن فرایند آن را در جهت تحققش عمل کنیم در این صورت به تربیت اسلامی نزدیک شده ایم همان کاری که ائمه با ما کردند.

در طول تاریخ ۱۴۰۰ ساله اسلام کسانی که برجستگان این مسیر اسلام و اعتقادات الهی و توحیدی و باورهای معنوی بودند اینها چگونه به آن رسیدند در یک فرایندی خودشان رسیدند به گونه یی رسیدند که گفتند اگر همه عالم ضد ما باشند ما دست از این اعتقادمان بر نمی داریم نه اینکه انبیاء و اولیاء، و ائمه آمدند یک موانع گذاشتند که سراغ آن نروند آنهایی که سراغ عرفان رفتند. عرفان الهی ناب از این دنیا چشم پوشی کردند به نحو مطلق خودشان به این رسیدند به این درک رسیدند و هر کی متناسب به آن درکی که به آن رسیده است عمل خواهد کرد ما بنابراین آنچه که می توانیم انجام بدهیم همین است که او را ارتقا بدهیم **"كُلُّ يَعْمَلُ عَلَيَّ**

شَاكِلَتِهِ" هر کس بر اساس شاکله خودش عمل خواهد کرد اگر در نظام تربیت این شاکله بتواند اصلاح بشود درست شده و دیگر عمل متناسب با آن هم محقق خواهد شد شاکله اگر و این شاکله البته قابل اصلاح است از درون، از بیرون برای زمینه سازی و نهایتاً این آیه را باید بخوانیم **"يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ"** یعنی ما که جماعتی هستیم که مخاطب این حرفها هستیم باید به خودمان برسیم به نفس خودمان، به شاکله خودمان، به عقلانیت خودمان، ایمان خودمان، عمل خودمان، اخلاق خودمان، علم و دانش خودمان باید برسیم همین انگیزه، همین اندیشه همین گرایش اگر توانست در متری ما ایجاد شود ما موفق بودیم اگر نه می شود آن وضعی که غالباً مشاهده می کنیم. یعنی مثلاً فرض کنید در یک دبیرستانی، در یک دبستانی فرض کنید یک خانم مدیر دارند این خیلی به بچه ها سخت گیری می کند در بحث حجاب به خاطر بخشنامه خود همین خانم احياناً موارد ممکن است نادر باشد بیرون از مدرسه که می آید نه از چادر نه از حجاب خبری هست و از این قبیل قطعاً اثر نخواهد گذاشت و

آنچه که واقعیت هست، حقیقت هست ما می توانیم در واقع به آن تکیه بکنیم همین که عرض شد و قرآن و احادیث اینها به ما نشان دادند سیره عملی پیامبران و ائمه هم همین بوده اگر ما آن زاویه داشته باشیم در واقع

حالا هر مقداری هم که شعار بدهیم و بخشنامه بدهیم و از این قبیل آن ثمره ناشی از آن امر واقع است این واقع در بسیاری از زمینه ها خوب است و مثبت است و توانمند است و اثرگذار است در یک جاهایی هم به خاطر فاصله گرفتن از این مبنا ممکن است که اثرگذاری آن چندان نباشد.